



نقش امیر کبیر در آغازگری توسعه ایران، نقش دکتر محمد مصدق در ایران

توسعه اقتصادی ایران و تدارک استقلال اقتصادی ایران

و نقش شاه سلطان حسین در انحطاط ایران هیچکدام آنقدر بی اهمیت

نیستند که نادیده گرفته شوند



# فقدان متدولوژی پر

مصطفی تبریزی

طرح بحثهای مربوط به توسعه از دیدگاههای متفاوت و حتی متضاد، این امکان را فراهم می‌سازد که مخاطب، خود را در قیومیت دیگری نبیند و با اتکا به خرد خویش به نقد و بررسی افکار گوناگون پرداخته با آگاهی و وقوفی عمیق‌تر به انتخاب رویکرد برتر یا ابداع اندیشه‌ای تازه‌تر بپردازد.

«فرهنگ توسعه» در همین راستا بحثهای مناظره‌گونه‌ای را انتشار داد. مطالعه‌ی این دیدگاههای متفاوت، به بروز پرسشهایی انجامید که در زیر به بیان آنها می‌پردازم.

در چند شماره گذشته ابتدا مقاله‌ای از جناب دکتر طباطبائی ارائه شد که مهمترین دلیل توسعه را عقل‌گرایی جامعه با دو جلوه برجسته خرد تکنولوژیک و خرد دمکراتیک معرفی می‌کند و مسأله اساسی را در تحول افکار و اندیشه‌ها جستجو کرده، استعمار و امپریالیسم را از عوامل ثانوی به‌شمار می‌آورد.<sup>۱</sup> مقاله دیگری از جناب دکتر

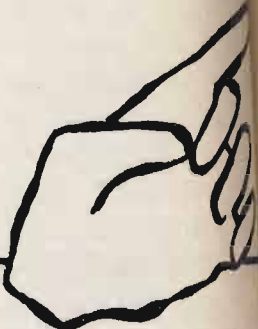
روزبهان، نظر مزبور را مردود دانسته، به نقش پر اهمیت دولت در توسعه تأکید می‌ورزد و اضافه می‌کند اگر تحقق توسعه، در گرو تغییر فرهنگ باشد، چون عمده‌ترین ابزار لازم برای تغییر فرهنگی در ید اختیار دولت است، باز هم نقش دولت برجسته‌تر می‌شود.<sup>۲</sup> جناب دکتر غنی‌نژاد ضمن دفاع از نظر دکتر طباطبائی، تا آنجا پیش می‌رود که حتی سوء نیت حاکمان و توطئه بیگانگان و غیره را «ساده‌انگارانه» تلقی می‌نماید.<sup>۳</sup>

در چنین شرایطی که حاکی از تضادی ژرف بین اندیشه‌هاست، مخاطب انتظار دارد که هر صاحب نظری به دفاع مستدل از آراء خویش بپردازد، بی آنکه ژستهای اقتدارگرایانه‌اش را به کارگیرد. درین نوشته‌ها به عباراتی بر می‌خوریم که خطابه‌ای مهیج اما فاقد ارزش استدلالی است. آقای دکتر طباطبائی می‌نویسد: «بی‌توجهی اهل توسعه کنونی که جهل خود نسبت به تاریخ فرهنگ و تمدن غرب و نیز ایران را دلیل بحثهای عامیانه و عوام‌زده خود

درباره توسعه قرار می‌دهند، به سابقه تجربی فکری خود، حیرت‌انگیز و در عین حال تأسف‌انگیز است».<sup>۴</sup> آقای دکتر طباطبائی در تمثیل سود جسته و مخالفین نظرشان را به ناینایانی که در داستان فیل و کوران مولوی آمده است تشبیه می‌کند.<sup>۵</sup> دکتر غنی‌نژاد می‌نویسد: «ریشه این خلط مفاهیم رقت‌انگیز، از یکسو عدم توجه به فرهنگ و اندیشه‌ی گذشته‌ی ایرانی و از سوی دیگر برداشتهای سطحی از مفاهیم علمی تمدن جدید، بمنظور ارائه راه‌حلهای حاضر و آماده و سهل‌الهمضم است».<sup>۶</sup> وجود چنین عباراتی در نوشته‌ها هر چند جذاب و محرک باشند، چیزی را ثابت نمی‌کنند زیرا کسی، فارغ از اینکه در صدد دفاع از چه نظریه‌ای است می‌تواند همین عبارات را به‌برای مخالفین بکار برد.

بحث درباره علل توسعه غرب، ژاپن و دیگر کشورهای توسعه یافته بحثی تاریخی و در عین حال اجتماعی است. این بحث تعیین استراتژی برای توسعه ایران امروز،

ر ارائه  
ایران  
همیت  
شوند.



# واکندگی آرا



دفاع، بعنوان نتیجه تحقیق بیانجامد. روانی و اعتبار یک تحقیق به این امر وابسته است که در صورت تکرار آن تحقیق از سوی دیگر محققین، نتایج یکسانی به دست آید. بی‌توجهی به متدولوژی در جامعه ما آنچنان مشهود است که حتی در توصیف پدیده‌ها، بین محققین تناقض آشکار وجود دارد و طبعاً در نتایج تحقیق اختلافی عظیم.

در مقاله آقای دکتر غنی‌نژاد شاهد حمله ایشان به اندیشه‌های ضد توسعه ملکم‌خان و آخوندزاده هستیم، به این دلیل که آن دو «راه نجات و پیشرفت را در برقراری تنظیمات حکومتی، ایجاد حکومت، قانون و گسترش آموزش عمومی می‌دانستند»<sup>۱</sup> و محقق دیگری در توصیف اوضاع ژاپن که منجر به توسعه آن کشور شد، می‌نویسد: «ابتدا نظم و قانون را حکمفرما ساختند»<sup>۲</sup>.

دو استاد بر بی‌اهمیتی نقش دولت در کنترل و برنامه‌ریزی نهادهای فرهنگی، تأکید دارند، و نویسندگانی دیگر به توصیف

نشان داد که در یک لکه جوهر پخش شده، هر کسی چیزی می‌بیند که لزوماً شبیه دیگری نیست و بر همین اساس تستهای پروژکتیو مانند رُرشاخ، C.A.T، T.A.T و امثال آن ساخته شده‌اند که هم برای شناخت شخصیت انسان سالم و هم برای بیماران به کار برده می‌شوند. برای تفکیک این دو مسأله اساسی که آنچه را واقعیت دارد می‌پنداریم، یا آنچه را می‌پنداریم واقعیت می‌بینیم، نیازمند روش دقیقی هستیم که خطاهای شناختی ما را به حداقل برساند. این امر به متدولوژی موسوم است. عمده‌ترین مشکلی که به پراکندگی و تشتت آرا می‌انجامد، عدم کاربرد یک متدولوژی دقیق است که به صدور یک بیانیته اخباری قابل

پس پیچیده است؛ و تا آنجا که به تاریخ بوط می‌شود، فقط به توصیف واقعیت‌ها بتوان دست زد و تا آنجا که به علوم انسانی و اجتماعی باز می‌گردد، مستلزم فنی مبتنی بر متدولوژی علمی است.

اگر چه بحث و نقد و نظر در باب «تولوژی» ادامه دارد، لکن همه به تحریف تیر ذهن در ادراک پدیده‌ها باور دارند و بخش عمده‌ای از پژوهش‌های شناختی به شیوه تحریف اطلاعات حسی از سوی مربوط می‌شود»<sup>۳</sup>. «ادراک ما از واقعیت مت‌تأثیر حالات درونی و محرک‌های بی‌است»<sup>۴</sup>. «ارتباط بین ادراک و دانش بی‌در باب جهان . . . در تعبیر و تفسیر های علمی نیز مشهود است»<sup>۵</sup>. امروز برته شده است که طر حواره‌های شناختی بشین ما بسان فیلتری به تصفیه و لگون‌سازی آنچه به ذهن ما انتقال یابد، مبادرت می‌کنند. و این امر نه تنها مسائل پیچیده ما بلکه در ادراک و تفسیر پدیده‌های عینی ساده، محقق است. «رُرشاخ»



نقش پر اهمیت دولت می‌پردازد: «گذشته از چند موسسه آموزشی وابسته به میسیونرهای مذهبی و دانشگاههای خصوصی، سایر مراکز آموزشی کاملاً در دست دولت بودند، لذا آموزش در ژاپن از نفوذ اشرافیت و مذهب که در بسیاری از سیستمهای آموزشی باختر زمین دیده می‌شد، در امان ماند و عملاً به شکل نظامی عقلانی‌تر و

در بین افراد سنتی بسیارند کسانی که به خلق تمدن و آثار علمی و هنری پرداخته‌اند و کم نیستند کسانی که به خرقة پناه برده و گوشه عزلت گزیده‌اند.

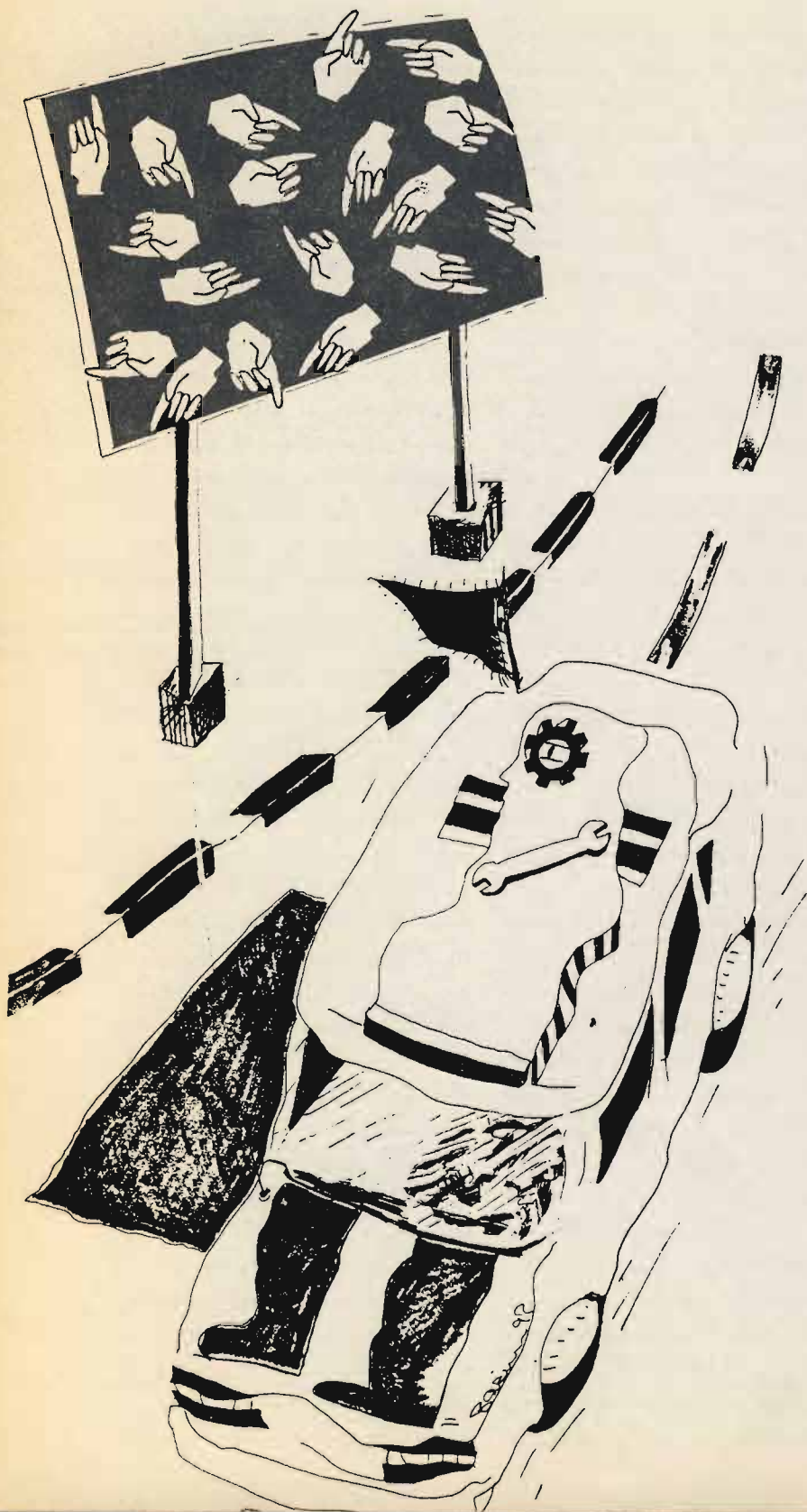
واقعگرایانه‌تر در آمد که در خدمت اهداف کشور و دولت قرار داشت، به عبارتی دیگر، نظام آموزشی ژاپن در درجه اول ابزاری در دست دولت بود تا شهروندانی مطیع، قابل اطمینان و کارآمد در بسیاری از مهارتهای حرفه‌ای مورد نیاز یک کشور مدرن تربیت کند»<sup>۱۲</sup>. این همه تفاوت در توصیف رویدادها، حاکی از عدم گردآوری اطلاعات جامع است. دکتر غنی‌نژاد با گزینش داده‌های همسو با نظریه‌اش، به اندیشه میرزا ملکم خان می‌تازد، که چرا وی به «اصول تمدن غربی» توجه نکرده است. دکتر طباطبائی نیز قریب به همین مضمون می‌نویسد: «آنهاست که به کشورهای غربی سفر کرده بودند عمدتاً ظواهر تجدد را دیده بودند و خیلی سطحی با مسائل تماس داشتند. فرضاً دیده بودند که در این کشورها حکومت قانون برقرارست، بنابراین فکر می‌کردند که مسأله بسیار مثبتی است که کارها بر اساس ضوابط مثبتی بر قانون انجام می‌شود، به همین دلیل فکر می‌کردند که راه حل تنها قانون است - و تصویر و تصویری که از تحول در غرب داشتند، عبارت بود از

دیدن ظواهر آن»<sup>۱۴</sup>. این در حالی است که بسیاری از رسائل، نامه‌ها و گفتگوهای ملکم‌خان چاپ نشده است و آنچه منتشر شده برای «ملکم شناسی» و اثبات چنین ادعایی کافی نیست. بعلاوه در آثار منتشر شده ملکم به مواردی بر می‌خوریم که وی منحصرأ به «ظواهر تمدن غرب» دل نبسته است و نه تنها به «اصول تمدن غرب» عنایت داشته بلکه هم‌صدا با آقای دکتر طباطبائی ظاهرینان را مورد انتقاد قرار داده است: «اصول نظم را به هیچ وجه ندیده و حواس خود را منحصر به فروعات کرده‌اند»<sup>۱۵</sup> همچنین: «کدام احمق گفته است که باید برویم و همه رسوم و عادات خارجی را تماماً اخذ نماییم، حرف جمیع ارباب ترقی این است که اصول ترقی را چه از لندن و چه از ژاپون بلادرنگ اخذ نماییم»<sup>۱۶</sup>

همانطور که ملحوظ است بین سخنان دکتر طباطبائی با ملکم‌خان شباهتهایی وجود دارد، اما اگر به همین دلیل ایشان را یک «ننو ملکم‌خان» بنامیم، ما نیز به متدولوژی پشت کرده‌ایم. ادعای دکتر غنی‌نژاد که آقای دکتر طباطبائی را اولین نظریه‌پرداز می‌داند که به عقلانیت و ابعاد آن در توسعه پرداخته، پر از مسامحه است؛ چه توجه به عقلگرایی سابقه‌ی تاریخی طولانی‌تری دارد و همانطور که مورد اشاره دکتر طباطبائی بوده است<sup>۱۷</sup>، قرن چهارم و پنجم دوره خردگرایی ایرانیان و مسلمین بوده و توسعه نسبی به معنای عام کلمه صورت گرفته است. فارابی، بیرونی، مسکویه، رازی، ابن سینا و فردوسی پرورش یافته همین دورانند. بنابراین توجه به عقلانیت ریشه‌ای تاریخی دارد.

دکتر غنی‌نژاد در معرفی اندیشه انسان سنتی اشاره کرده‌اند که «دنیای وی محل گذر و آزمون است نه مکان بقاء و...»<sup>۱۸</sup> ملاحظه می‌فرمایید که اندیشه انسان سنتی با بیان این جمله که از بین صدها جمله دیگر و حتی متضاد با آن گزینش شده، نمی‌تواند در یک مقوله تحقیقی سندی برای توصیف وی باشد. همچنانکه بیان جمله «آنچنان زندگی

کن که گویی همیشه زنده خواهی بود» لزوماً سند دقیقی برای معرفی کامل سنتی نیست، همچنین است یکی دیگر از ویژگی‌ها که بیان کرده‌اند در حالی‌که علیرغم اشارات ایشان، در بین افراد بسیارند کسانی که به خلق تمدن علمی و هنری پرداخته‌اند و کم نیستند کسانی که به خرقة پناه برده و گوشه عزلت گزیده‌اند. همچنین اعتقاد به اینکه دنیا گذار است ما را از تلاش برای توسعه نمی‌دارد. امیر کبیر بنیان‌گذار توسعه ایران که همزمان با ژاپن به تأسیس دارالفنون دست زد و اولین وزارت معارف گام‌ها را برای توسعه ایران برداشت دنیا را گذرا می‌دانست. انسان‌های سرطانی و طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند و از معرفت آنان با یکی دو ویژگی، معرفی کننده‌ای است و تک تک این موارد را ازین است که اظهار نظرهای بیش از حد مبتنی بر یک تحقیق متدولوژیک باشد برداشت‌ها و تفسیرهای گوینده است و بدین کلی‌نگری ارسطویی را تداومی می‌کند ایشان در تأسیس نظر خویش فوکوتساوا یوکیچی، متفکر ژاپنی، نقل می‌کنند و از واژه‌هایی چون «روح تمدن» «هستی معنوی»، «روح یک قوم»، «انسان زمانها»، «احساسهای بشری»، «شبهه‌ها»، «یک ملت»، «آرایش معنوی یک قوم» بهره می‌جویند که هر کسی با توجه به زمینه ذهنی و گرایش خاص خود، برداشت ویژه‌ای از این واژه‌های انتزاعی، غیر عینی و غیر قابل سنجش می‌کند. البته توضیحی کوتاه به آن افزوده شده که: «منظور از روح تمدن غیر چیزهاست»<sup>۱۹</sup>. این توضیح نیز چیزی از اهمیت نمی‌کاهد. بی‌شک، علیرغم تعاریف مختلف همه ما آن واژه‌ها را با مسامحه به کار می‌بریم، اما وقتی سخن از تحقیق و اثبات است و پافشاری بر حقانیت یک نظر وجود دارد، نمی‌توان واژه‌های کلیدی را با مسامحه به کار گرفت، بلکه باید از هر کدام تعریف عملیاتی ارائه کرد و بدین وسیله آن را به یک متغیر قابل اندازه‌گیری تبدیل نمود



دکتر غنی‌نژاد بدون مراجعه به اسناد  
 عده تاریخی تأثیر توطئه بیگانگان و  
 نهیت حاکمان را «ساده‌انگارانه تلقی  
 کند و آن را بطور کلی کنار می‌گذارند».  
 سخن ایشان تبرئه خانها و شاهان و  
 حاکمان از عملکردهای ضد توسعه است. اگر  
 استعمارپذیری و استبدادپذیری مردم  
 عامل از عامل خارجی می‌دانستند، من  
 با آن موافق بودم. ولی متأسفانه ایشان  
 عامل مهم را «بطور کلی کنار  
 می‌گذارند». به بیانی روش شناختی، ایشان  
 یکی از متغیرهای مهم را به دلخواه  
 می‌گیرند، تأثیر جنگهای برنامه‌ریزی  
 شده علیه ویتنام، کشتار بیش از یک میلیون  
 جزایری، تجزیه ایران در زمان قاجار،  
 حمله انگلیس در قتل امیر کبیر، تنظیم  
 برنامه استعماری ۲۳ مقروض کردن ایران با  
 ساخت وام در راستای هدفهای استراتژیک  
 آمریکا در منطقه که در سال ۱۳۳۸ بالغ بر  
 بیست میلیون دلار شد، کاهش سود  
 کمکی کالاهای وارداتی بعد از وابستگی  
 ایران به آمریکا، قرارداد پنجاه میلیارد دلاری  
 لیبینجر از سوی آمریکا که گسیل  
 ۲۱۰۰ متخصص آمریکائی را به ایران در  
 دولت کودتا بر علیه حکومت ملی دکتر  
 محمد مصدق و رشد سازمان‌های پلیسی  
 کوکبر، تحمیل جنگ ایران و عراق،  
 است کم به عنوان یکی از پارامترهای مانع  
 توسعه محسوب نمی‌شود؟

تحقیقات متعدد در امر توسعه به نتایج  
 تناقضی رسیده‌اند: برینگتن مور، سه راه  
 سده دموکراتیک سرمایه‌دارانه،  
 حافظه کارانه از طریق انقلاب از بالا و  
 بسازی کمونیستی را مطرح کرده و  
 بینگتون با ارائه تحقیقی مبتنی بر آمار از  
 ۱۱ کشور به این نتیجه می‌رسد که در میان  
 مل فقیر، یک نظام سیاسی اقتدارگرا نرخ  
 رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد و نظام  
 سیاسی دموکراتیک مانع توسعه می‌شود. از  
 طرفی توسعه جوامع دموکراتیک غربی  
 آن را نشان می‌دهد. مشکل این گونه  
 تحقیقات درین است که در بررسی مقوله‌ای

ی بود»  
 مل انسان  
 دو صفت  
 عالی که  
 اد سنتی  
 ن و آثار  
 نیستند  
 به عزالت  
 نیا محل  
 سعه باز  
 رسعه در  
 تأسیس  
 زترین  
 ت خود،  
 سنتی  
 این رو  
 گمراه  
 حاکمی  
 ایستکه  
 بیان  
 و یک  
 ش از  
 ل قول  
 مدن»،  
 مایل  
 های  
 بهره  
 ذهنی  
 ی از  
 قابل  
 ه آن  
 معین  
 ابهام  
 عدد،  
 کار  
 بیات  
 جود  
 محه  
 یقی  
 ا به



به گستردگی توسعه به یک عامل منفرد تکیه می‌کنند. حتی اگر عامل منفردی وجود داشته باشد، این عامل منفرد در دو مجموعه متفاوت، عملکرد یکسانی ندارند. گشتالتی‌ها نشان دادند که عملکرد یک جزء وقتی در درون هیأت A باشد با عملکرد همان جز در درون هیأت B کاملاً متفاوت است؛ حتی اگر دو مجموعه اجزاء کاملاً مشابهی داشته باشند، اما اگر نحوه آرایش اجزاء آنها متفاوت باشد، عملکرد یکسانی ندارند. یک مثال ساده، برای تقریب ذهن خالی از فایده نیست. دو دسته چوب کبریت چهارتایی را در نظر بگیرید که دسته اول موازی هم چیده شده است و دسته دوم به شکل یک لوزی. اگر چه اجزاء این دو با همدیگر یکسانند اما نحوه قرار گرفتن آنها، از هر کدام طرح و هیأت ویژه و متفاوتی ساخته است که ورود یک عامل جدید در هر یک از آنها تأثیراتی متفاوت به جای می‌گذارد. به هر دو دسته، یک چوب کبریت اضافه کنید به گونه‌ای که هر ۴ چوب کبریت را به هم متصل کند، در این صورت خواهید دید که بین این دو مجموعه تفاوت‌های بیشتری بروز کرده است. اعمال یک نسخه برای جوامع مختلف که نه اجزاء یکسانی دارند و نه نحوه قرار گرفتن اجزاء آنها مشابه است، و در نتیجه ترکیب و هیأت متفاوتی پیدا کرده‌اند، یک اشتباه متدولوژیک است. یکسان فرض کردن مجموعه، ساختار و هیأت ژاپن، غرب و جهان در زمانی که به توسعه دست یافته، با ساختار و هیأت ایران و جهان امروز یکسان نیست. وقتی جهان امروز و دیروز همسان نیستند چگونه می‌توان تأثیر یک متغیر را بر روی یکی از آنها به دیگری نیز تعمیم داد. اشتباه دیگر اینکه در هر تحقیق ابتدائی، برای بررسی تأثیر یک متغیر، سایر متغیرها کنترل می‌شوند و پس ازین کنترل است که می‌توان نتیجه گرفت آیا متغیر فوق مستقلاً عمل کرده است یا خیر. نوشته‌های آقایان دکتر طباطبائی و دکتر غنی‌نژاد، بدون اینکه سایر متغیرهای موجود در غرب و سایر جوامع را کنترل کنند، تغییرها را نشأت

گرفته از همان متغیر دلخواه فرض کرده است. شاید این مطلب به ذهن ما انتقال یابد که کنترل متغیرها آنهم با این همه دقت در تحقیق مربوط به توسعه غرب یا ایران مشکل یا حتی غیر ممکن باشد. اگر چنین است، نمی‌توانیم نظر خویش را با آن همه اصرار به حقانیت آن بیان کنیم و باید جایی را برای دیگر نظریات نیز باز کنیم. در حالیکه دوستان ما مصرانه به دیگر اندیشان مارک جهل و بی‌خبری می‌زنند و «احساس رقت‌بار» پیدا می‌کنند! آنانول فرانس می‌گوید دانشمند کسی است که بتواند بین «من می‌دانم» و «من می‌پندارم» تفاوت قائل شود.

امروز زمان سیطره فکرهای مقتدر سپری شده است و مهم نیست که چه کسی می‌گوید بلکه مهم این است که آیا گفتارش حاصل تحقیقی دقیق است که به بررسی، اندازه‌گیری و ارزیابی تمامی متغیرها پرداخته یا خیر.

بسیاری از اوقات می‌بینیم با افزایش یک متغیر، تابع نیز افزایش می‌یابد یا برعکس آن. مثلاً هنگام بارندگی، تعداد تصادفات رانندگی در تهران افزایش می‌یابد. حتی در این صورت نمی‌توان نتیجه گرفت که بارندگی علت و تصادف معلول است و به عبارت جدید باران متغیر مستقل و تصادف تابع است. بلکه فقط می‌توان به یک همبستگی میان آن دو پی برد. زیرا اگر باران علت تصادف باشد، باید تمامی رانندگان تصادف کنند. نه تعدادی از آنان. علم به همبستگی میان دو پدیده، ما را به جستجوی متغیرهای دیگری که مشارکت دارند دعوت می‌کند. آیا بین میزان توسعه کشورها و هر کدام از متغیرهای انتخاب شده یک رابطه همبستگی وجود دارد یا رابطه علت و معلولی. حتی مسأله دقیق‌تر از اینهاست زیرا «علت‌ها با دلیل‌ها و حتی با شرایط اشتباه می‌شوند». ذکر یک مثال روانشناختی از «فرانکل» می‌تواند دقت برانگیز باشد: «مواردی از بی‌هویتی وجود دارد که از کم کاری بخش قشری غدد فوق

کلیوی ناشی می‌شود. اگر به چنین بیمار دزوکسی کورتیکوسترون استات داده شود وی مجدداً احساس شخصیت خواهد کرد. احساس خود بودن دوباره باز گرفته می‌شود، آیا این بدان معناست که «هویت چیزی جز دزوکسی کورتیکوسترون استات نیست؟»<sup>۲۱</sup>

آقای دکتر طباطبائی در استدلال پایانی خویش اظهار می‌کنند که: «توسعه در پیرامون حوزه تمدن غربی، از ژاپن تا کره به این علت ممکن شده است که آن کشورها به تدریج در حوزه تمدن غربی قرار گرفته و از نظر فرهنگی به مبادی تجدد گردن نهاده‌اند». گزارش فوق هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه نشده است که قرار گرفتن در حوزه تمدن غربی و توسعه یافتن رابطه علت و معلول دارند یا رابطه همبستگی یا در محدوده شرایط باید مطالعه شوند. نویسنده به انتقاد خویش یکی را به عنوان متغیر مستقل دیگری را بعنوان متغیر تابع در نظر گرفته است. اینگونه استدلال به لحاظ متدولوژیک با استدلال منسوخ ابن‌خلدون که بین معیار جغرافیایی و تمدن آدمیان رابطه علت و معلولی قائل است فرقی ندارد. زیرا او نیز آثار تمدن را در جایی بیشتر می‌دید که محیط جغرافیایی مناسب‌تری بود. بی‌شک وجود محیط جغرافیایی مساعد، یک علت برای ایجاد تمدن است اما علتی تام نیست. بقول قدما علت ناقصه است. نظیر همین مطلب حتی در برخی از تحقیقات مبتنی بر آمار دیده می‌شود بطوری که اتو کلاین برگ در کتاب «روانشناسی اجتماعی»، بموجبه آمار، هوش سیاه‌پوستان را کمتر از سفیدپوستان می‌بیند. اگر وی نیز علت کم هوشی یا باهوشی را به رنگ پوست نسبت دهد همین اشتباه را مرتکب شده است. زیر شرایط سیاهپوستان به لحاظ تغذیه، تعلیم و تربیت، تعاملات اجتماعی و... از سفیدپوستان متفاوت است.

در یک کلام استدلال دکتر طباطبائی فاقد دقت لازم برای تفکیک شرایط متغیرهای مستقل و تابع، دلایل، علت‌ها

همبستگی مخالفین نفی مولوی شبیه از فیل را که همان بی‌بعضوان طنز ه فقط سر فیل نبینند و به بت‌ناگفته بلکه اصرار تاکید ایشان روان، انکار آنچه خلا انتقادات به متأسف خود اعضاء فیل خویش به اشغال کشور مستقیم، او اگر عوام سرمایه‌گذار این راه را کرده عمده ذکر شده روزبهار کشور تأیید فرض بایست دولت به زیر سیست رسانه‌های و در برابر می‌کنند: تحول در می‌آورد سیاسی» این بر ابزار، سند و بدون تأییدیشه ر یک رای



انحصار تغییر از بالا نیست. بلکه نقش مهمی است که می‌تواند داشته باشد. نقش امیر کبیر در آغازگری توسعه ایران، نقش دکتر محمد مصدق در ارائه تر اقتصاد منهای نفت و تدارک استقلال اقتصادی ایران، و نقش شاه سلطان حسین در انحطاط ایران، هیچکدام آنقدر بی‌اهمیت نیستند که «کنار گذاشته شوند». همچنین است نقش کشورهای

اعمال یک نسخه واحد برای جوامع مختلف که

نه اجزاء یکسانی دارند و نه نحوه قرار گرفتن

اجزاء آنها مشابه است و در نتیجه ترکیب و هیأت

متفاوتی پیدا کرده‌اند، یک اشتباه متدلوزیک است.

سوسیالیستی در توسعه کشورهایشان. اگر ریز بینانه‌تر به نقش رادیو و تلویزیون بنگریم، آنها در تشکیل اولین طر حواره‌های ذهنی و الگوهای عملی برای همانند سازی کودکان آنقدر نقش دارند که می‌توانند تلقی ویژه از انسان و جهان را به کودکان القاء کنند و همین القائات موجب تشکیل قضاوت‌های ارزشی آنان درباره توسعه جامعه یا پرهیز از دنیا شود. پس از آن القائات کتابهای درسی و معلمین آموزش دیده و کتابهایی که تبلیغ می‌شود بر نگرش خاص مردم جامعه تأثیر می‌گذارد، نگرشی عقلانی یا غیر عقلانی.

دکتر غنی‌نژاد در همین مورد، اندیشه‌های سنتی و مدرن را در بناب حکومت مقایسه می‌کند: «اندیشه سنتی در باره دولت و مردم یعنی رابطه سلطان و رعیت، چوپان و رمه، یا رابطه پدر و اعضای صغیر و بی‌اراده‌ی خانواده است. . . و در اندیشه مدرن دولت خادم مردم است نه مخدوم. . . برای مردم تعیین وظیفه نمی‌کند بلکه مردم تکالیف دولت را معین می‌نمایند»<sup>۲۷</sup> این بیان زیبا و مسامحتاً

تعاملی؟ آیا به صرف داشتن ذهن، آدمی اندیشمند است و یا اینکه تعاملات ذهن با جهان فیزیکی و اجتماعی و فرهنگی منجر به اندیشه می‌شود. با کدام معیار می‌توان این دو عنصر را از هم متمایز و رابطه‌ای یکسویه بین آنها برقرار ساخت؟

به راستی اگر قرار باشد اندیشه‌ها دگرگون شوند، از کجا باید آغاز کرد، در گفته آقای دکتر غنی‌نژاد از لزوم تغییر در اندیشه مردم (که سخنی کاملاً درست است)، مکانیسم این تغییر مسکوت مانده است. این مردم در جامعه ما با چه دینامیسمی تغییر می‌یابند، یا به عبارت علمی‌تر چگونه در آنان یادگیری ایجاد می‌شود؟

آیا به صرف این «بایدها» فرهنگ مردم تغییر می‌کند؟ مردم جامعه ما عمدتاً از سواد کافی و توان بهره‌گیری از واژگان خواندنی و نوشتاری برخوردار، بلکه از واژگان دیداری و شنیداری بهره‌مندند و بیشترین تعاملات با دنیای پیرامونشان از همین طریق صورت می‌گیرد. و این رسانه‌های گروهی هستند که امکان بیشترین تعامل را با آنان دارند، موسساتی که وابسته به دولت‌ها هستند و تصمیم‌گیری دولت‌ها در تحمیق آنان و یا در ارتقاء دانش و عقلانیت آنان تأثیر می‌گذارد.

اگر هر نوع تغییر در رفتار و اندیشه انسان را «یادگیری» بنامیم، تبیین آن با یادگیریهای شرطی کلاسیک و ابزاری، یادگیری مشاهده‌ای، یادگیری اجتماعی و . . . صورت می‌گیرد که بخش قابل توجهی از ابزار آن عمدتاً نزد دولت است. به راستی اگر آقای دکتر غنی‌نژاد رادیو و تلویزیون یا کرسی استادی را در اختیار داشته باشد می‌تواند در تغییر فرهنگ مردم بیشتر موثر باشد یا هنگامی که فاقد آنهاست. آقای دکتر غنی‌نژاد اظهار می‌کند «ما پس از اینهمه تجربه شکست خورده هنوز در صدد اصلاح از بالا هستیم» گرچه، این جمله انگشت‌گذاردن بر روی هیجانات، امیدها، آرزوها و ترسهای مردم است و آن را جذاب می‌کند. اما سخن در

سنگی هاست. ایشان در مقاله‌شان «عقلین نظرشان را به نایب‌نایان داستان روی شبیه کرده‌اند که هر کدام فقط بخشی بیل را لمس می‌کردند و گمان می‌بردند همان بخش، فیصل است. من نیز لااقل بیل طنز می‌توانم عرض کنم که ایشان نیز سرفیل را که خیلی هم اهمیت دارد به بقیه اعضای فیصل توجه فرمایند.

تا گفته نماند که نمی‌توانم علاقمندی، به اصرار خویش را بر عقلانیت که مورد کید ایشان است و نیز بر آگاهی و سلامت روان، انکار کنم و نیز نفرت‌م را از جهل و به خلاف عقل حکم می‌کنند. و اگر سخنان بعمل آمده جز این را تداعی کند، سلف خواهم بود. اصرار من بر دیدن تمام سلف‌فیل است و اینکه هر متغیری در جای پیش به حساب آید. وقتی کشوری در حال کشوری دیگر است یا در استعمار غیر مستقیم، اولین شرط لازم، رهایی است حتی اگر عواطف انسان‌ها برای آن بر پایه گذاری شود. همچنانکه مهاتما گاندی را راه را پیمود و زمینه را برای توسعه مهیا کرد.

عمده‌ترین مطلب مورد بحث در مقالات گذشته به نقش دولت باز می‌گردد، آقای روزبهان به نقش پراهمیت دولت در توسعه کشور تاکید می‌ورزند و معتقدند حتی بر پیش‌بایستی از فرهنگ شروع کرد، نقش دولت به دلیل تسلط مستقیم یا غیر مستقیم بر سیستم‌هایی نظیر آموزش و پرورش و ماه‌های گروهی تعیین کننده خواهد بود.<sup>۲۵</sup> در برابر آقای دکتر طباطبائی اظهار می‌کنند: «بحث اصلی اندیشه است و بعد این مول در اندیشه، لوازم خودش را با خودش می‌آورد یعنی توسعه تکنیکی، اقتصادی، سیاسی»<sup>۲۶</sup>

این ادعای تقدم منطقی یا زمانی اندیشه و ابزار، یک بیانیه است که محتاج به اقامه سند و دلیل است. اما آیا می‌توان اندیشه بدون تأثیر از ابزار و ابزار بدون تأثیر از پیشه را تصور کرد؟ رابطه اندیشه و ابزار یک رابطه علت و معلولی است یا رابطه

درست، تمایل ما را که دولت باید خادم ما باشد و نه حاکم ما که تمایلی صحیح است برمی انگیزد اما پاسخی به سؤال مزبور نیست. چه اگر قرار باشد در جامعه سنتی نیز بمانند جامعه مدرن، مردم تکالیف دولت را تعیین نمایند، جز سنت چیزی را انتخاب نخواهند کرد و کاندیداها و منتخبانشان جز برآیند و منتجه آراء سنتی آنان نخواهند بود. اینکه اندیشه‌های مردم باید اصلاح شود حرف درستی است اما تبیین چگونگی آن مجهول مانده است. اگر مردم به حال خویش رها شوند عقلانیتی پدید نخواهد آمد و اگر قرار باشد حاکمان یا نخبگان آنان را اداره کنند اشکال مورد نظر باقی خواهد ماند. ملاحظه می‌شود که توصیف صرف اندیشه مدرن و اندیشه سنتی، علیرغم جذابیت و دلپسندی، راهی را نمی‌گشاید. شاید طرح این سؤالات نوعی توجه از دیکتاتورها تلقی شود، اما مساله اینجاست که اگر کسی قصد دفاع از دیکتاتوری را نداشته باشد ولی مصر باشد در طریق اصلاح اندیشه مردم مطالعه کند، باید چگونه سؤالات خویش را مطرح کند و از طرف دیگر ادعای عدم تأثیر دولت‌ها و استعمار خارجی، تبرئه آنان از جنایات متعددی است که مانع توسعه گشته است. ناگفته نماند که علیرغم نظر آقای غنی نژاد، در جوامع غربی لزوماً مردم انتخابگر واقعی نیستند. بلکه انتخابشان تحت تأثیر تدارکات روانشناسانه و جامعه‌شناسانه‌ای است که سرمایه‌داران بزرگ و حکام برایشان تدارک دیده‌اند و در موقع مناسب اسناد و تحقیقات مربوط به این موضوع ارائه خواهد شد.

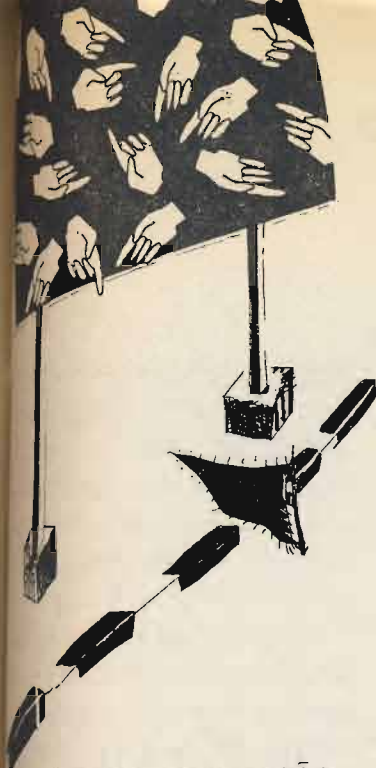
مساله دیگر این است که آیا «توسعه یافتگی غرب» منجر به رشد و توسعه متعادل و همه‌جانبه انسان شده است؟ که ما نیز همان راه و مقصد را در پی گیریم؟ آیا انسان محصول غرب، آن انسان از خودیگانه‌ای نیست که بهشت موعودش فقط یک سوپرمارکت بزرگ است. آیا تولیدات در خدمت مصرف او هستند یا او در خدمت تولید نیازهای هر چه بیشتر است؟ اهمیت این موضوع و اسناد و دلایل آن

درین مختصر جاندارد و می‌تواند در فرصتی دیگر ارائه شود.

آنچه راجع به انسان غربی گفته شد توجیه یا تمجید از انسان غیر متجدد نیست چه او نیز انسانی مقهور، بی‌اراده، سلطه‌پذیر، تقلیدگر و... است. و متأسفانه بسیاری از حکومت‌ها در ایجاد یا بقاء یا تشدید این ویژگی‌ها نقش داشته‌اند. و از فرصت‌های طلایی که مردم دارای بالاترین پتانسیل تغییر و ارزیابی ارزش‌های گذشته‌شان بوده‌اند، نه تنها استفاده نکرده‌اند، بلکه به تثبیت ضد ارزش‌ها همت گمارده‌اند. اما علاقه نخبگان استحاله انسان توسعه نیافته به انسان از خود بیگانه نیست بلکه متحول کردن او به انسانی آزاد از قید و بند نظام جامعه ناسالم و همچنین رهایی او از فشار کاستی‌های خویش است تا آنجا که خودش، خودش را تعیین کند.

این موضوع نیز اهمیتی فوق‌العاده‌ای دارد که طرح تفصیلی آن به بعد موکول می‌شود.

آخرین سخن، غفلت از بررسی انگیزش مردم یک جامعه برای توسعه است. «انگیزش» در یک مفهوم روانشناسانه عبارتست از عامل روانی هشیار یا ناهشیار که فرد را برای انجام پاره‌ای از اعمالی که متمایل به هدفی هستند مستعد می‌سازد. اصطلاح انگیزش، جدید و مربوط به قرن بیستم است و قبل از آن، باور غالب در بین فلاسفه و متکلمین این بود که تمامی رفتار و اعمال آدمی با تعقل و آگاهی و انتخاب صورت می‌گیرد و فشارهای درونی و بیرونی در تکوین یک رفتار بی تأثیرند. اما همزمان با اوج گرفتن تحقیقات روانشناسی در اواخر قرن ۱۹ و در قرن بیستم دیدگاه‌های دیگری ابراز شد که هر کدام پنجره‌ای را برای مشاهده انسان گشودند. و اگر چه هیچکدام ازین دیدگاه‌ها نتوانسته‌اند تمامی ابعاد مربوط به انسان را تبیین کنند، اما هر کدام نقطه‌ای را روشن کردند. درین میان افرادی چون فروید، ماری، پیونگ، نظریه‌های تحلیلی را ابراز کردند و کسانی



چون آدلر، هورنای مورنو، نظریه‌های روانی اجتماعی را طرح کردند و گروهی چون فروم، آلپورت، سالیون، راجرز، بر نظریه‌های زیستی اجتماعی تأکید کردند و محققین چون گلدشتاین، شلدن و مزلو نظریه‌های ارگانیسمی و سرشتی را، درین میان، آبراهه مزلو مفصلترین توضیحات را در انگیزش آدمیان ارائه کرده بنا بر تحقیقات وی انگیزش و نیاز مترادف‌اند و همین‌ها هستند که محرک آدمی برای رفتار می‌شوند. نیازهای آدمیان در سلسله مراتبی قرار دارد که رسیدن به هر مرتبه بالاتر، مستلزم عبور از مرتبه پائین‌تر است. اولین و بنیادی‌ترین نیازها (انگیزه‌ها) انگیزش‌های فیزیولوژیک است، نیاز به هوا، آب، غذا، گرمای مناسب، روابط جنسی، و چنانچه این نیازها بطور نسبی تأمین نشود امکان اینکه انگیزشی برای رفتارهای عالی‌تر ایجاد شود وجود ندارد.

در توضیح این نظر می‌توان از تحقیقات تجربی بهره گرفت. وقتی فردی در یک گرسنگی طولانی به سر می‌برد تقریباً تمامی ذهنیاتش برای تأمین غذا بسیج می‌شود حتی شکل‌های مبهم را شبیه انواع غذاها می‌بیند، ما بارها کودکان گرسنه آفریقا را در صفحه تلویزیون دیده‌ایم کودکانی که چون گله‌ای از حیوانات دور هم نشسته‌اند منتظرند تا غذایی دریافت کنند. وقتی درین شرایط به سر می‌برند سخن گفتن از ارزش‌ها و توسعه و تلاش برای عقلانی کردن آنان بی‌مفهوم است. می‌باید در یک حد نسبی ر

نیون گرسنگی شان تأمین شود تا بتوانند  
 چیز دیگری بیندیشند. اگر ارضاء  
 سنگی در حدی باشد که امکان فعالیت  
 تمامی تلاش برای تأمین غذا صورت  
 نگیرد گرفت و سایر انگیزه‌ها، تعطیل  
 می‌مانند.

در بحث‌های مربوط به توسعه می‌توان  
 علت غلبه عقلانیت جامعه چنانچه شرایط  
 زندگی مردم به نحوی باشد که نیازهای  
 انسان بطور نسبی تأمین نشود، تمامی نیرو  
 برزی خود را صرف تأمین آن خواهند  
 کرد بی توجه به اینکه آن طریق در راستای  
 توسعه است یا ضد توسعه در شرایط فقر  
 مصادی، رشوه، تقلب، کم کاری، دزدی،  
 برایش به واسطه گری، قاچاق و امثال آن  
 که از جمله موانع توسعه هستند، اوج  
 می‌گیرد.

در چنین شرایطی، حتی امنیت جانی، و  
 بدنی جسم و طول عمر نیز به فراموشی  
 برده می‌شود. در آفریقای جنوبی عمر  
 متوسط کارگران معادن، بسیار پائین است و  
 بی تعدادی از آنان در معدن‌ها در شرایط  
 غیر بهداشتی زنده به گور می‌شوند، با وجود  
 پیمان‌های داوطلبین کار در معدن طویل  
 است زیرا انگیزه تأمین نیازهای اولیه  
 بیولوژیک در حدی است که عقلانیت  
 انسانی نمی‌تواند ایمن بودن و زنده بودن را که  
 اصلی‌ترین عهده نماید. در واقع «همه  
 استعدادها در خدمت ارضای گرسنگی در  
 سده‌ها و سازمان‌بندی این استدلال‌ها تقریباً  
 بطور کلی یک مقصوده یعنی ارضای  
 گرسنگی را تعیین می‌کند. . . هوش،  
 دقت، عادات، و امثال آن را می‌توان صرفاً  
 برای ابزار رفع گرسنگی تعبیر کرد.  
 استعدادهایی که برای این منظور سودمند  
 شده‌اند ساکن و بیحرکت و یا به عقب رانده  
 می‌شوند. . . برای فردی که از گرسنگی  
 رنج و مفرط رنج می‌برد، «مدینه فاضله» را  
 بتوان به مکانی تشبیه کرد که در آن غذا  
 حد وفور وجود داشته باشد.»<sup>۲۸</sup>

در سلسله مراتب نیازهای مزلو، بعد از  
 نیازهای بیولوژیک به ترتیب به انگیزه

امنیت می‌رسیم که اگر تأمین نشود می‌تواند  
 بعنوان سازمان دهنده انحصاری تمامی  
 استعدادها، تعقل، نگرش به جهان و ارزش‌ها  
 باشد. سپس وی سایر سطوح انگیزه‌ها را  
 طرح می‌کند تا به انسان خود شکوفائی  
 میرسد که دیگر عشق و خرد او راهنمای  
 اوست و سنت‌پذیر و فرهنگ‌پذیر نیست.  
 مقصودم طرح کامل اندیشه مزلو یا دفاع از  
 سلسله مراتب آن نیست بلکه تأکید بر مذاقه  
 در یکی از متغیرهای عمده است که حتی  
 عقلانیت آدمیان را زیر تأثیر می‌گذارد. و  
 این موضوع می‌تواند مفصل‌تری گرفته شود  
 در پایان، ضمن احترام کامل به اساتید  
 محترمی که نظریاتشان مورد بحث قرار  
 گرفت، و ابراز شوق از مطالعه نوشته‌های  
 بعدی آنان، به نظر می‌رسد توسعه مقوله‌ای  
 بسیار گسترده است که به شناخت گشتالتی  
 جامعه و جهان و اندازه‌گیری متغیرهای  
 دخالت‌کننده درونی و بیرونی نیازمند است.  
 یکی از متغیرهای مهم، عقلانیت جامعه است  
 اما چگونگی استحاله جامعه از سنتی به  
 عقلگرایی، مستلزم تحقیقاتی دقیق‌تر است و  
 درین مورد نمی‌توان نقش دولت را نادیده  
 انگاشت و جای بررسی انگیزش آدمیان و  
 رفتار آنان در بسیاری از بررسی‌ها خالی  
 است.

**پانویس‌ها:**

۱- دکتر جواد طباطبائی، تجدد و توسعه، مجله  
 فرهنگ توسعه، شماره ۳ آذر و دی ۷۱ ص ۳۴.

۲- محمد روزبهان، توسعه و نقش دولت در توسعه  
 جوامع، مجله فرهنگ توسعه، فروردین و اردیبهشت  
 ۷۲، شماره ۵ ص ۳۷.

۳- دکتر موسی غنی‌نژاد «ایدئولوژیهای التقاطی و  
 فرهنگ ضد توسعه» مجله فرهنگ توسعه شماره ۶  
 خرداد و تیر ۷۲ ص ۵۰.

۴- دکتر جواد طباطبائی، بار دیگر درباره تجدد و  
 توسعه، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۷، مرداد و  
 شهریور ۱۳۷۲، ص ۵۰.

۵- دکتر جواد طباطبائی، همان مأخذ، ص  
 ۶- دکتر موسی غنی‌نژاد، همان مأخذ، ص ۵۵.

۷- سولسو، زابرت ال، روانشناسی شناختی، ترجمه  
 جواد ماهر، رشد - ۱۳۷۱، ص ۵۴.

۸- همان مأخذ، ص ۶۰.

۹- همان مأخذ، ص ۵۲.

۱۰- دکتر موسی غنی‌نژاد، همان مأخذ،  
 ۱۱- بهزاد علیچور تهرانی، نقش نظام‌آداری و  
 برنامه‌ریزی ژاپن در توسعه اقتصادی و اجتماعی این  
 کشور، ص ۴۰.

۱۲- همانجا ص ۳۹

۱۴- دکتر جواد طباطبائی، همان مقاله، ص ۳۵.

۱۵- میرزا ملکم خان، رساله رفیق و وزیر، مجموعه  
 آثار، ص ۶۷.

۱۶- میرزا ملکم خان رساله‌های عدالت، مجموعه  
 آثار، ص ۱۹۷.

۱۷- دکتر جواد طباطبائی، همان مقاله ص  
 ۱۸- دکتر غنی‌نژاد، همان مقاله ص ۵۲

۱۹- اشاره به بخشی از روایات

۲۰- دکتر غنی‌نژاد، همان ص ۵۴

۲۱- دکتر غنی‌نژاد، همان جا

۲۲- دکتر غنی‌نژاد همان جا، ص ۵۱

۲۳- نگاه کنید به: مصطفی تبریزی، گذری به  
 سیاست‌های بودجه در قبل و بعد از انقلاب ایران،  
 کیهان ۱۸ و ۲۲/۱۱/۲۵.

۲۴- فرانکل، فریاد ناشنیده برای معنی، ترجمه  
 مصطفی تبریزی و علی علوی‌نیا، تهران یادآوران،  
 ۱۳۷۱ ص ۵۰

۲۵- روزبهان، همان مقاله ص ۴۷.

۲۶- دکتر طباطبائی، همان مقاله، ص ۳۵.

۲۷- دکتر غنی‌نژاد، همان مقاله، ص ۵۵.

۲۸- رجوع کنید به کتابهای مزلو، آبراهام

